

جشن و جشنواره

هدف از برگزاری جشن‌های سالگرد ۲۵۰۰ سال شاهنشاهی ایران در مهر ماه ۱۳۵۰ بزرگداشت تاریخ ایران، تأکید بر پیشرفت این کشور در دوران پهلوی و تأیید دستاوردهای شاه در دوران سلطنتش بود. اما این رخداد برعکس به بهانه‌ای برای تظاهرات و مخالفت‌های دشمنان وی بدل شد که با اشاره به زرق و برق و از نظر برخی شکوه و جلال - این جشن‌ها از وی و سیاست‌هایش انتقاد کردند. همین‌گونه انتقادها به جشن هنر شیراز هم وارد آمد که به منظور معرفی و ترویج شکل‌های سنتی و مدرن هنر ایران و نیز ارتقای "سطح فرهنگ کشور" و معرفی بهترین، جدیدترین و پیشرفته‌ترین نوع هنر جهان به ایران، برگزار می‌شد. این جشن که از نظر هنری موفق بود از نظر سیاسی به مسئله‌ای با پیامدهایی چشمگیر برای رژیم بدل شد و به پویایی هنر و سیاست در کشور لطمه زد.

بزرگداشت ایران شاهنشاهی

طرح بزرگداشت سالگرد دو هزار و پانصدمین سال بنیان‌گذاری امپراتوری ایران را شجاع‌الدین شفا در سال ۱۳۳۷ پیشنهاد کرد. در آن زمان شفا مشاور فرهنگی دربار شاهنشاهی بود. برنامه مراسم بزرگداشت برای سال ۱۳۴۰ بر این اساس ریخته شد که فرهنگ و تمدن ایران هم به ایران و هم به دنیا مربوط است و بنابراین باید با کمک و مشارکت دیگر کشورها اجرا شود. به گفته مهرداد

پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر آن دوره، "ما می‌خواستیم خودمان را به دنیا بشناسانیم."^۱ برای آغاز این برنامه شورایی در پاریس شکل گرفت که بنا شد کمی بعد نظیر آن در شهرهای اروپایی، آسیایی و امریکایی هم تشکیل شود. در مرداد ۱۳۳۹، سناتور جواد بوشهری، معاون رئیس شورای این جشن‌ها، گزارشی به شاه تقدیم کرد که در آن هزینه اولیه جشن‌ها ۲۵۰ میلیون ریال ارزیابی شده بود و دولت باید آن را به صورت وام پرداخت می‌کرد. این وام تحقق نیافت زیرا چند روز بعد اقبال، نخست‌وزیر، که درباره این وام با وی مذاکره شده بود، استعفا داد، شریف امامی، جانشین اقبال، با انتخابات و کمبودهای مالی جدیدی روبرو شد، و در سال ۱۳۴۰ نخست‌وزیر بعدی، علی امینی، دولت را تقریباً ورشکسته اعلام کرد. در روز ۱۷ دی ۱۳۴۰ علا، وزیر دربار، به امینی نوشت که شاه پذیرفته است که موقعیت مالی دولت به ناچار باعث تأخیر جشن‌های ۲۵۰۰ ساله می‌شود، مشروط بر این‌که دولت نیمی از وام مورد نیاز را تا زمستان سال ۱۳۴۰ و نیمه دیگر آن را در زمستان سال ۱۳۴۱ پرداخت کند. این برنامه هم نقش بر آب شد؛ در دوران نخست‌وزیری علم هم برگزاری این جشن‌ها یک بار دیگر تا پاییز ۱۳۴۵ به تأخیر افتاد.^۲ در این زمان حسین علا درگذشته بود و امیرعباس هویدا نخست‌وزیر و علم وزیر دربار شده بودند و کار شورای برگزاری جشن‌ها هنوز هم پیشرفتی نداشت.^۳

۱. بنیاد مطالعات ایران، برنامه تاریخ شفاهی، مصاحبه با مهرداد پهلبد، مصاحبه‌گر مهناز افخمی، لس آنجلس، ۲۵، ۳۰ مه ۱۹۸۴، ص. ۷۳.

۲. فصلنامه تاریخ معاصر ایران، جلد ۲، شماره ۵، صص. ۱۳۲-۱۲۲.

۳. اگر حرفی را که خانم علم پس از انقلاب به کامبیز آتابای گفته بپذیریم علم در آغاز احتمالاً با برگزاری این جشن‌ها موافق نبود. مصاحبه با کامبیز آتابای، فوریه ۲۰۰۳، نوار ۱، روی ۱.

جشن و جشنواره ۷۴۷

شاه به ندرت دربارهٔ این جشن‌ها سخن می‌گفت ولی هر بار این موضوع را پیش می‌کشید اغلب به علم از آهنگ کند پیشرفت آن و آغاز نشدن کارها شکوه می‌کرد و خواسته‌اش این بود که برای شروع اقدامی شود تا کارها راه بیفتد. در این میان برنامه‌ریزی برای جشن‌ها رفته رفته دگرگون شد. در آغاز فعالیت‌هایی که شفا در نظر گرفته بود بیشتر جنبه‌ای فرهنگی داشتند و هدف از آنها نشان دادن محتوا و سهم فرهنگ ایرانی، به ویژه تمدن پیش از اسلام به شکلی که در میراث شاهنشاهی منعکس شده بود، برای ایرانیان و جهان بود. پول زیادی موجود نبود و در نتیجه طرح‌های ذهنی و سیاسی به دلیل فقدان منابع مالی محدودیت‌هایی داشت. شفا چند سفر به خارج رفته و با ایرانشناسان دور دنیا مشورت کرده بود. او تا سال ۱۳۴۹ به حد کافی گزارش‌هایی منفی از اعضای شورا در اروپا و جاهای دیگر دریافت کرده بود که بتواند در نامه‌ای غیررسمی به علم، که در این زمان به دلیل بیماری مزمن بوشهری مسئولیت این برنامه را به عهده گرفته بود، شکوه و شکایت کند. شفا خودش را پایه‌گذار این طرح می‌دانست و شورای جشن‌ها را به خاطر موفق نشدن در هدایت امور مربوط به جشن‌ها مقصر می‌شمرد. شفا پیشنهاد کرد که مسئولیت جنبه‌های بین‌المللی این برنامه به شورای فرهنگی سلطنتی، که خودش مدیریت آن را بر عهده داشت، واگذار شود.^۴

برنامه‌ریزی برای این جشن‌ها در داخل ایران هم پیشرفت مورد انتظار را نداشت. تصمیم بر آن گرفته بودند که این برنامه‌ها در تخت جمشید آغاز شود و در تهران به پایان رسد. امیر متقی، معاون علم در امور داخلی، چنین اظهار داشته بود که هتلی که بنا بود در تخت جمشید ساخته شود پاسخگوی نیازهای رؤسای

۴. متن نامهٔ ۸ خرداد ۱۳۴۹ در فصلنامهٔ تاریخ معاصر ایران، سال ۲، شمارهٔ ۵، صص ۱۵۹-۱۵۶ آمده است.

کشورها و همراهان آنها نیست و پیشنهاد کرده بود که چند چادر برای پذیرایی از میهمانان در محل بر پا کنند. این پیشنهاد را در حضور شاه مطرح کردند ولی شاه آن را غیر عملی دانست و رد کرد. در تیر ۱۳۴۹ متقی نامه‌ای رسمی به علم نوشت و در آن پیشنهاد کرد که این برنامه در تهران برگزار شود زیرا امکانات تخت جمشید و شیراز برای آن کافی نبود. او می‌گفت بی‌تردید شمار رؤسای کشورها بیش از ۳۰ نفری است که پیش‌بینی کرده‌اند. هتلی که بنا بود درست یک ماه پیش از آغاز جشن‌ها به اتمام برسد شاید به موقع حاضر نمی‌شد و حتی اگر هم می‌شد احتمالاً مانند تمام ساختمان‌های نوساز ایرادهای زیادی داشت. ملازمان وقت کافی برای آشنا شدن با ساختار داخلی هتل پیدا نمی‌کردند و فضای بیرونی هتل هم به احتمال زیاد هنوز نواقص زیادی داشت. اگر شمار میهمانان بسیار مهم از ۳۰ نفر بیشتر می‌شد، جای کافی برای تمام آنها در هتلی واحد وجود نداشت. اگر هم چنین حالتی پیش نمی‌آمد، باز هم نواقص هتل از نظر اندازه و ساختار ممکن بود مشکلات تشریفاتی فراوانی به بار آورد. متقی در ادامه می‌گفت که برگزاری این مراسم برای تاریخ و شاهنشاهی ایران آن قدر مهم است که حتماً باید به بهترین نحو ممکن انجام گیرد.^۵

در سال ۱۳۴۹ عبدالرضا انصاری معاون شاهدخت اشرف در امور اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بود. انصاری سابقه کاری موفق داشت که در اصل چهار شروع و سپس به ترتیب خزانه‌دار کل، وزیر کار، مدیرعامل سازمان آب و برق خوزستان، استاندار خوزستان و سرانجام وزیر کشور شده بود. در سال ۱۳۴۷ انصاری به دلیل موضعی اصولی که اتخاذ کرده بود از هیئت دولت برکنار شده بود، واقعه‌ای که به شایعات زیادی دامن زد که هیچ‌یک چندان واقعیت نداشت.

۵. متن نامه ۸ تیر ۱۳۴۹ در فصلنامه تاریخ معاصر ایران، همان، صص. ۱۶۸-۱۶۴ آمده است.

جشن و جشنواره ۷۴۹

در همین زمان شاهدخت اشرف از او درخواست کرد در مقام قائم مقام وی یورش شود و انصاری هم پذیرفت.

در اوائل آبان ۱۳۴۹ شاهدخت اشرف از انصاری پرسید که آیا با امور جشن‌های ۲۵۰۰ ساله آشنایی دارد؟ انصاری به هنگام خدمت در خوزستان چیزهایی درباره آن جشن‌ها شنیده بود ولی نه خودش و نه معاونانش به این موضوع زیاد توجه نکرده بودند. او می‌دانست که شورایی به ریاست بوشهری عهده‌دار مسئولیت برگزاری این جشن‌ها است ولی اطلاعات او از همین فراتر نمی‌رفت. شاهدخت اشرف به او گفت که شاه خواستار تصمیم‌گیری درباره این جشن‌ها است زیرا ده سال از نخستین باری که این طرح عنوان شد گذشته و زمان آن رسیده است که یا زمانی را برای برگزاری این جشن‌ها تعیین کنند و با توجه به آن پیش روند یا اگر این کار شدنی نیست به کلی از آن چشم‌پوشند. جواد بوشهری از مدت‌ها پیش بیمار و خارج از کشور بود؛ مهدی بوشهری، همسر شاهدخت اشرف، که برای ریاست شورای برگزاری جشن‌ها در نظر گرفته شده بود اغلب اوقات به خارج از کشور سفر می‌کرد؛ بنابراین شاهدخت اشرف مایل بود از انصاری در مقام قائم مقام خود بخواهد، دست کم تا زمانی که علم، وزیر دربار، از سفر خودبه‌اروپا بازگردد و تصمیم نهایی در این مورد اتخاذ شود، اداره امور مربوط به این جشن‌ها را بر عهده گیرد.

انصاری به هنگام دیدار علم هم همین حرف‌ها را شنید: شاه خواهان تصمیمی قاطع در این زمینه بود و می‌خواست هر چه زودتر بداند که آیا این جشن‌ها برگزار می‌شود یا نه و اگر بناست برگزار شود کی و کجا این برنامه شکل می‌گیرد. استنباط انصاری این بود که هنوز تصمیم قطعی گرفته نشده اما

۷۵۰ زندگی و زمانه شاه

چند روز بعد علم به او گفت که شاه تصمیم گرفته است که این جشن‌ها برگزار شود و تاریخ برگزاری جشن‌ها هم ۲۳ مهر سال بعد است، یعنی زمانی که هوا کاملاً مناسب است. علم می‌خواست بداند که چه اقداماتی باید صورت گیرد. انصاری پاسخ داد: "این کاری نیست که شورای فعلی از عهده آن برآید. این امری ملی و مستلزم مشارکت تمام سازمان‌های ملی است. شما باید نقشی مهم بازی کنید و اگر ممکن است افراد مسئول باید مرتب اعلیحضرت را ملاقات کنند."^۶ علم موافقت کرد. پذیرفت خودش در مقام وزیر دربار به این امور رسیدگی کند و ترتیبی دهد که دیگران هم فعالانه در شورای از نو سازمان یافته جشن‌ها مشارکت داشته باشند. بنا شد از شهبانو درخواست کند که مقام ریاست افتخاری شورای نو تأسیس جشن‌ها را که متشکل از نه عضو بود و علم در صدر آن قرار داشت بپذیرد.^۷ قرار شد این شورا هر دو هفته یکبار تشکیل شود و کارهایش را مستقل از حکومت انجام دهد.^۸

پیش‌بینی اولیه این بود که در حدود ۳۰ کشور، که اغلب آنها رژیم پادشاهی داشتند، در این مراسم شرکت کنند. اعضای شورای جشن‌ها تصور می‌کردند که کشورهای سوسیالیست در این جشن‌ها شرکت نمی‌کنند و در مورد شرکت کشورهای جمهوری غیر سوسیالیست هم تردید داشتند. برنامه اولیه رویدادی دو

۶. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با عبدالرضا انصاری، مصاحبه‌گر غلام رضا افخمی، فوریه و مارس ۱۹۹۱، نوار ۱۰. [از این پس انصاری].

۷. اعضای این شورا عبارت بودند از اسدالله علم، مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ، هرمز قریب، رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی، شجاع‌الدین شفا، معاون فرهنگی وزیر دربار، امیر متقی، معاون اداری وزیر دربار، رضا قطبی، مدیر عامل سازمان رادیو و تلویزیون ملی ایران، تیمسار نعمت‌الله نصیری، رئیس کل ساواک، مهدی بوشهری و عبدالرضا انصاری.

۸. انصاری، پیشین،

جشن و جشنواره ۷۵۱

روزه را در تخت جمشید پیش‌بینی کرده بود که شامل یک روز رژه نمایشی برای نشان دادن تحول تاریخی شاهنشاهی ایران، برنامه نور و صدا و دو شب شام بود. برنامه‌های جشن سنتی هم بنا بود در دیگر شهرهای ایران برگزار شود. طرح‌های توسعه باید با شتاب بیشتری انجام می‌گرفت به گونه‌ای که در صورت امکان تا پیش از زمان تعیین شده برای جشن‌ها پایان یابند.

در این میان، علم به اروپا سفر کرد و مدتی حضور نداشت. زمانی که علم به تهران بازگشت، به شورا گفت که نگران استقبال، اسکان دادن و پذیرایی از سران کشورهایی است که به ایران می‌آیند. "ما در تخت جمشید هیچ گونه امکاناتی نداریم و هیچ هتل مناسبی هم در شیراز نداریم." او با دیگر همکارانش مشورت کرده و به این نتیجه رسیده بود که تنها چاره وارد کردن ۳۰ آپارتمان پیش‌ساخته و استقرار آنها در نزدیکی تخت جمشید است. او گفت ما روی آنها پوششی پلاستیکی می‌کشیم تا مثل چادر به نظر بیایند. "آنها از نظر تاریخی مثل چادرهای شاهان ما می‌شوند که به هنگام سفر در کویر آنها را بر پا می‌داشتند و با سنت چادرنشینی ما همخوانی دارد."^۹ علم در این باره با ژانسن، متخصص تزیینات داخلی، در پاریس مذاکره کرده بود. ژانسن پیشتر هم در ایران کار کرده بود و آمادگی آن را داشت که کار را انجام و به موقع تحویل دهد البته مشروط به اینکه

۹. همان. نکته‌ای که علم عنوان کرد بی‌پایه نبود، هر چند اشاره او به سنت چادرنشینی مانع از پی بردن مخاطبان به نیت اصلی او می‌شد. تاریخ‌نویسان یونانی چادرهای پادشاهان هخامنشی، به ویژه چادر خشایار شاه در نبرد با یونان، را به گونه‌هایی مختلف توصیف کرده‌اند. شرحی هم از تأثیر پر صلابت شکوه چادر داریوش سوم بر اسکندر به هنگام ورود وی به آن چادر پس از پیروزی در نبرد ایسوس در سال ۳۳۳ ق. م. آمده است. "گنجینه‌های آن شامل تاج و تشت تن‌شویه‌ای طلایی، فرش‌ها، جواهرات، جام‌های طلایی و نقره‌ای و چیزهای دیگر بود. اسکندر که در شرایطی کم و بیش ساده و سربازی پرورش یافته بود گفت: "به نظر می‌رسد این راه و رسم شاهی است." به نقل از پلوتارک، زندگی اسکندر کبیر، برگرفته از:

دولت ایران مبلمان مورد نیاز را با هواپیما به این کشور منتقل کند. علم گفت استفاده از سرآشپزان ایرانی هم خطرناک است زیرا آنها تجربه‌ای در پذیرایی با غذای مناسب از این تعداد سران کشورها ندارند و اگر سران کشورها بیمار می‌شدند آبروی ایران به باد می‌رود. علم با تشکیلات پخت و پز بسیار مشهوری به نام ماکسیم هم در پاریس مذاکره کرده بود و مالک ماکسیم گفته بود که عهده‌دار شدن این مسئولیت برای او افتخار بزرگی است و با کمترین بهای ممکن حاضر است این کار را انجام دهد زیرا برای تشکیلات او تبلیغ خوبی است.

علم گفت که مراسم جشن‌ها حکایت از شکوفایی اقتصاد ایران دارد. پس این کاملاً طبیعی است که آن کسانی که از توسعه اقتصادی ایران بیش از همه سود برده‌اند سهمی از هزینه‌های این مراسم را به عهده گیرند. او گفت صاحبان صنعت و کارفرمایان ایران اعلام کرده‌اند که با کمال میل بخشی از این هزینه‌ها را به عهده می‌گیرند و آمادگی دارند و مایل هستند که به هر شکلی که در توان آنها باشد از این مراسم حمایت کنند. بنابراین هزینه‌های این جشن‌ها بر عهده دولت نخواهد بود. بنا شد علم بر این مشارکت بخش خصوصی نظارت کند و ترتیبی دهد که همه چیز بدون درد سر پیش رود. شورای جشن‌ها این مسئله را در حضور شهبانو بررسی و پس از بحث‌هایی طولانی سیاست کلی مربوط به غذا و اسکان میهمانان را تصویب کرد.

در این زمان ده سال از عمر شورای اولیه‌ای که ریاست آن با سناتور بوشهری بود، می‌گذشت. هر سال دولت بودجه‌ای ناچیز به این شورا اختصاص داده بود و بوشهری آن را در حسابی بانکی گذاشته بود که سودی هم به آن تعلق می‌گرفت و بخشی از درآمد آن را برای پرداخت حقوق و دیگر هزینه‌های شورا

جشن و جشنواره ۷۵۳

خرج می‌کرد. زمانی که انصاری اداره امور را به عهده گرفت این شورا ذخیره ای در حدود ۴۵۰ میلیون ریال در بانک داشت. این وجه صرف ساختن ساختمان شهیاد در تهران، سازماندهی نور و صدا در تخت جمشید و پرداخت هزینه‌های انتشارات سانگوی^{۱۰} برای انتشار کتابی درباره تاریخ ایران باستان شد.

یکی از مهم‌ترین رخدادهای جشن‌ها برگزاری همایشی درباره ایران‌شناسی بود که قرار شد هم‌زمان با جشن‌ها در ایران تشکیل شود. شفا که عهده‌دار برگزاری این همایش بود، برای مشورت با ایران‌شناسان اروپایی به آن دیار سفر کرد. او پس از بازگشت به تهران خواستار دیدار با انصاری و گفتگو درباره موضوعی فوری و نگران‌کننده شد. در اروپا او با چند تن ایرانی و غیرایرانی دیدار کرده بود که به شدت با این طرح که ژانسن چادرها و ماکسیم غذاها را آماده کنند، مخالفت کرده بودند. آنها نمی‌فهمیدند که چرا میهمانانی که برای بزرگداشت تاریخ ایران به این کشور می‌آمدند نباید مسکن و غذای ایرانی را بپذیرند. شفا گفت که مطالبی درباره "بی‌نظمی‌ها" شنیده است و نمی‌داند در این زمینه باید با چه کسی حرف بزند. قرار شد موضوع در نشست بعدی شورای جشن‌ها و در حضور شهبانو مطرح شود.

در نشست بعدی که شفا این موضوع را مطرح کرد، علم به هیجان آمد، رنگش پرید و قیافه اش لحظه به لحظه تلخ‌تر و عصبانی‌تر شد. او به شهبانو گفت که آنچه شفا می‌گوید فقط رو به اوست. "من این تصمیم‌ها را گرفته و پیگیری کرده‌ام. این مسئولیت من است. اگر، به هر دلیلی، صداقت من مورد تردید است، همین حالا استعفای خود را از این شورا و از وزارت دربار تقدیم

می‌دارم." سپس در حالی که آشکارا می‌لرزید از اتاق بیرون رفت. شهبانو، که در موقعیتی ناجور قرار گرفته بود، پایان آن نشست را اعلام کرد و اعضای شورا را به حالت تردید درباره آینده آن شورا و جشن‌ها ترک کرد. علم مستقیماً نزد شاه رفت اما شاه او را آرام کرد. علم استعفا نداد و شورا هم به کارش ادامه داد.^{۱۱}

شاه مرتب گزارش‌هایی درباره پیشرفت کارها از علم و شهبانو دریافت می‌کرد. شاه به علم گفت که به نظرش می‌رسد بخشی از کارها را دولت انجام می‌دهد و بخشی از آنها را شورا. پس سهم مردم در این طرح چیست؟ علم همین پرسش را با شورا در میان گذاشت. انصاری پیشنهاد کرد که به نشانه دو هزار و پانصدمین سالگرد شاهنشاهی ایران ۲۵۰۰ مدرسه جدید در روستاهای سراسر کشور ساخته شود. بنا شد شورا اعلام کند که در هر حوزه افرادی که مایل به مشارکت در ساختن مدارس هستند می‌توانند وجهی در حسابی محلی که به همین منظور باز شده است، بریزند. بنا شد هیچ فشاری به کسی وارد نیاید؛ این نشانه تعهد مردم نسبت به پیشرفت فرهنگی شهر یا روستای خودشان بود. با توجه به مسئولیت هر یک از اعضا و فرصت کوتاهی که تا ورود میهمانان مانده بود مسئله امکان‌پذیری اجرای این طرح هم در میان بود. انصاری توضیح داد که این کار را در مقیاسی کوچک‌تر در خوزستان انجام داده است و به شورا اطمینان داد که اگر این طرح را تأیید کنند ترتیبی می‌دهد که به موقع و به درستی انجام پذیرد.

نقشه مدرسه‌ای چهار کلاسه فوری طراحی شد. هزینه ساخت هر مدرسه ۳۰۰ هزار ریال ارزیابی شد. وزارت آموزش و پرورش مناطقی را که به این

۱۱. انصاری، پیشین.

جشن و جشنواره ۷۵۵

مدارس نیاز داشتند تعیین کرد. سپس نقشه‌ها را برای مقامات محلی ارسال داشتند، حساب‌های بانکی را افتتاح و از رادیو، تلویزیون و در روزنامه‌ها اعلام کردند که کمک‌های افراد علاقمند پذیرفته می‌شود. علاقمندان باید وجوه مورد نیاز را به آن حساب‌ها می‌ریختند و بر هر مدرسه نام کسی را می‌گذاشتند که هزینه آن را پرداخته بود. از این طرح به خوبی استقبال شد، اگر چه چند تنی ناراضی بودند زیرا مدرسه‌ای را که هزینه آن را پرداخته بودند نمی‌شد در همان جایی که می‌خواستند ساخت. به هر حال، روی هم رفته، در اغلب جاها کمک‌ها از حد مشارکت مالی فراتر رفت و مردم در کار عملی ساخت و ساز هم کمک می‌کردند. در روز ۱۳ مهر ۱۳۵۰ که جشن‌ها آغاز شد، ۳۲۰۰ مدرسه ساخته شده بود و در هر یک از آن مدارس یک سپاهی دانش آماده تدریس بود. بنا بر آمار وزارت آموزش و پرورش، در آن روز ۱۲۰ هزار دانش آموز جدید در آن مدارس آغاز به تحصیل کردند.^{۱۲}

پس از انتشار اخبار جشن‌ها در سراسر دنیا و معلوم شدن نام سرانی که بنا بود در این جشن‌ها شرکت کنند، شمار نامزدهای جدید، به ویژه از میان کشورهای افریقای، برای شرکت در جشن‌ها افزایش یافت. در آغاز ۵۰ چادر سفارش داده بودند، ۳۰ چادر برای میهمان‌ها و ۲۰ چادر برای خاندان شاهنشاهی و مقامات بلندپایه ایرانی. در پایان ۶۹ تن از سران کشورها مایل به حضور در جشن‌ها بودند و این مسئله بزرگی از نظر تشریفات و ارجحیت‌ها به وجود آورد. در ماه شهریور، هرمز قریب، رئیس تشریفات دربار شاهنشاهی، از پیتربرمزباتوم^{۱۳}، سفیر انگلستان، به طور غیررسمی و محرمانه درباره شیوه انگلیسی

۱۲. بنا بر آمار و ارقام وزارت آموزش و پرورش تعداد کل این مدارس که سپاه دانش در آنها سرگرم کار آموزش بودند به ۱۰۵۶۶ و تعداد کل دانش‌آموزان به ۴۱۲۸۰۰ نفر بالغ شد. گاهنامه، ۵: ۲۰۱۷.

13. Peter Ramsbotham

حق تقدم‌ها پرس و جو کرد زیرا همه قبول داشتند که بریتانیایی‌ها در این زمینه‌ها از همه بهتر به مسائل آشنا هستند. رمزباتوم با رد هر گونه "مسئولیت در زمینه موضوعی که فقط دولت ایران صلاحیت تصمیم‌گیری درباره آن را داشت" اصولی کلی را که مورد قبول دایره تشریفات بریتانیا بود به هر مز قریب یادآوری کرد:

پادشاهانی که رئیس دولت هستند بر اساس مدت زمان جلوس بر تخت شاهی در اولویت قرار می‌گیرند. قاعده مشابهی در مورد رؤسای جمهور هم جاری است. بر همین قیاس حق تقدم ولیعهدها هم به مدت زمانی بستگی دارد که وارث تاج و تخت شده‌اند، که امکان دارد از زمان تولد باشد. رؤسای جمهور، به این دلیل که رئیس دولت هستند، از نظر اولویت پس از شاهان و مقدم بر ملکه‌ها یا همسران رؤسای جمهور هستند.^{۱۴}

به هر حال مسئله به این سادگی نبود که به نظر می‌رسید. رمزباتوم به اطلاع قریب رساند که پرنس فیلیپ، دوک آو ادینبورو، بر پرنس چارلز مقدم است. "پرنس فیلیپ رسماً همسر ملکه خوانده نمی‌شود ولی در عمل همسر ملکه است. بنابراین از آنجا که پرنس برنارد از هلند مدتی طولانی‌تر از پرنس فیلیپ همسر ملکه بوده است حق تقدم دارد." ^{۱۵} البته نخست وزیران و وزرای امور خارجه هم بودند که باید حق تقدم‌شان روشن می‌شد.

دو ماه پیش از جشن‌ها، علم از هویدا که نخست وزیر بود و از هیئت وزیران دعوت کرد در نشست شورای جشن‌ها حضور یابند. با وجود این‌که دولت مستقیماً درگیر کارهای جشن‌ها نبود، انصاری هویدا را در جریان آخرین

۱۴. نامه مورخ ۶ شهریور ۱۳۵۰ به نقل از فصلنامه تاریخ معاصر ایران، پیشین، ص. ۱۴۱.

۱۵. همان.

کارها قرار داده بود. این نشست هم دولت را رسماً از امور مطلع کرد و هویدا، پس از تأیید کارهای انجام شده، از وزرای خود خواست که برای موفقیت این کارها تا سر حد توانایی تلاش کنند. به این ترتیب طی دو ماهی که به برگزاری جشن‌ها مانده بود، وزرا مرتب شورا را از برنامه‌های وزارتخانه‌های خود برای پیشبرد جشن‌ها آگاه می‌کردند. در یکی از این نشست‌ها، علم گفت به او پیشنهاد کرده‌اند که چون ایران می‌خواهد دو هزار و پانصدمین سالگرد شاهنشاهی خود را جشن بگیرد، بهتر است آغاز تاریخ شاهنشاهی را اساس تقویم ایران قرار دهند. این کار ممکن بود از نظر سیاسی و فرهنگی مسائلی به بار آورد که کنار آمدن با آنها مشکل باشد ولی اغلب افراد حاضر در آن نشست که پیامدهای سیاسی آن پیشنهاد را به درستی تشخیص نمی‌دادند، با اشتیاق از آن استقبال کردند-- جز انصاری که با این پیشنهاد آشنایی قبلی داشت. زمانی که او وزیر کشور بود مدیر حقوقی وزارتخانه وی، مردی به نام محمد فرهمند، در گزارشی کتبی استدلال کرده بود تقویم مورد استفاده ایرانیان تقویمی عربی است و این مایه سرافکنندگی است؛ ایرانیان باید تقویم خود را داشته باشند. مناسب‌ترین رخدادی که امکان داشت برای آغاز تقویمی براستی ایرانی در نظر گرفته شود جلوس کوروش کیبر به تخت شاهی ایران بود. دنیا این گزینه را درک و تحسین می‌کرد زیرا کوروش نه تنها شاهی بزرگ بلکه نخستین پادشاهی بود که مفهوم حقوق بشر را مطرح کرده بود.

انصاری این نکته را نمی‌دانست. دلیل خاصی وجود نداشت که با آن مخالفت کند ولی تأیید آن هم برایش آسان نبود. او فکر می‌کرد: "ما همین طوری هم مسائل و نگرانی‌های زیادی داریم چرا باید مسئله دیگری هم به آنها اضافه

کنیم.^{۱۶} فرهمند پافشاری می‌کرد و انصاری به او قول داد که طرحش را با هویدا در میان بگذارد. هویدا این پیشنهاد را رد و آن را بی‌ربط و زنده توصیف کرد. او گفت: "مسائل پیش روی ما آن قدر زیاد است که نمی‌توانیم به همه آنها پردازیم. طرح چنین موضوعی به هیچ وجه درست نیست. کاری کنید که اصلاً مطرح نشود."^{۱۷} انصاری به فرهمند گفت که زمان برای چنین طرحی مناسب نیست و او بهتر است به مسئولیت‌های خودش در وزارتخانه پردازد.

هویدا خوب فهمیده بود که چنین پیشنهادی چه آشوبی به پا می‌کند. زمانی که علم طرح تغییر تقویم را مطرح کرد، انصاری مخالفت نکرد. "من تصور کردم من یکی هستم در برابر افرادی زیاد و مخالفت ما با این پیشنهاد هیچ چیز را عوض نمی‌کند. شاید هم ترسیده بودم. نمی‌دانم. به هر حال چیزی نگفتم."^{۱۸} شورا این پیشنهاد را تأیید کرد و علم آن را به شاه گزارش داد. شک نیست که هیجان آن دوره هم اعضای شورا را تشویق کرد که بدون ژرفاندیشی این موضوع را تأیید کنند، به ویژه که دولت هم باید با این پیشنهاد موافقت می‌کرد. به هر دلیلی که بود این تصمیم به رخدادی بدل شد که توجه همگان را جلب کرد، و نقشی مهم در سقوط حکومت پادشاهی در کمتر از یک دهه بعد داشت.

جشن های سالگرد شاهنشاهی ۲۵۰۰ ساله ایران به ظاهر با موفقیت بسیار برگزار شد. بیشتر مراسم مستقیماً از تلویزیون در ایران و در سراسر جهان پخش شد و از هر جهت چشم گیر و پر صلابت بود. افسری که ورود سران کشورها را

۱۶. انصاری، پیشین.

۱۷. همان.

۱۸. همان.

اعلام و آنها را در برابر گارد احترام راهنمایی می‌کرد، عالی بود. سخنرانی شاه در آرامگاه کوروش و اطمینان دادن به آن شاهنشاه بزرگ که می‌تواند آرام بخوابد زیرا شاه و ایرانیان بیدارند، احساسات همگان را برانگیخت. اینکه او پیشاپیش شمار زیادی از سران کشورها در مراسم گوناگون جشن‌ها راه می‌رفت مظهر تغییر منزلت شخصی او طی سالیان و، از آن مهم تر، ارتقای جایگاه کشورش در میان کشورهای دیگر بود. رژه نمایشی تاریخ، کار دو برادر به نام‌های فتح‌الله مین‌باشیان و مهرداد پهلبد، یکی از آن دو فرمانده نیروهای زمینی و دیگری هنرمند و وزیر فرهنگ، بسیار نشاط‌آور بود. نمایش صدا و نوری که داستان شاهان هخامنشی را در خرابه‌های قصرهای سر به فلک کشیده داریوش بزرگ حکایت می‌کرد ستایش همگان را برانگیخت. همه چیز به خوبی همخوانی داشت. همه با دل و جان کار کرده بودند. همکاری نهادهای دولتی و خصوصی باعث موفقیت این مراسم شده بود. شهبانو و دیگر اعضای خاندان سلطنتی، حتی کودکان، در جابه‌جا کردن میزها و صندلی‌ها مشارکت داشتند تا همه چیز به موقع آماده شود.^{۱۹} شاه هم جشنود بود. جایگاه و افتخاری که همتیانش برایش قائل شدند مطابق با همان منزلتی بود که وی برای خودش در میان آنان در نظر داشت. این واقعیت که او را در تلویزیون‌ها و فیلم‌ها در سراسر دنیا در حالتی نمایش دادند که پیشاپیش ۶۹ تن از سران کشورها و دولت‌ها در مراسم گوناگون حرکت می‌کرد امری نبود که بشود بی‌اعتنا از کنار آن گذشت. او جشنود بود و از تک تک افراد با توجه به مرتبه‌شان و با ارتقا درجه، اعطای مدال و پاداش مالی سپاسگزاری کرد.

۱۹. مصاحبه با شهبانو فرح، پوتوماک، ۳ ژوئن ۲۰۰۱، نوار ۱، روی ۲.

این رخداد، اما، لطمه شدیدی به شاه و رژیم او زد. اصولاً شیوه برگزاری این جشن‌ها نادرست بود، نه به این دلیل که زمان ستایش تاریخ یا شاهنشاهی ایران هنوز فرا نرسیده بود، بلکه به این دلیل که این جشن‌ها هم از نظر سیاسی و هم از نظر فرهنگی بیش از حد متأثر از خارج بود. به جای اینکه جشن‌ها باعث نزدیکی شاه و ملت شود بهانه‌ای به دست دشمنان شاه داد تا بین او و ملت فاصله بیندازند. شاید ترس علم از افتضاح به بار آوردن این مراسم به جا بود، به ویژه به قول خودش به دلیل "تک بودن این مراسم". اما او و دیگر شرکت‌کنندگان در تشخیص تأثیر منفی رنگ و بوی خارجی بر تمام مراسم کوتاهی کردند. شفا شمس درستی داشت وقتی بر اساس آنچه از ایرانشناسان اروپا شنیده بود، یا احتمالاً وانمود می‌کرد که شنیده، این نکته را مطرح کرد که چرا دنیا نباید از ثمرات فرهنگ ایرانی که در اختیارش قرار می‌گیرد خشنود باشد در حالی که به فرهنگ ایرانی ارج می‌نهد.

شدیدترین انتقادهای را اسلام‌گرایان و به ویژه آیت‌الله خمینی بر این جشن‌ها وارد آوردند. او در اظهاراتی، که بعدها دیگر منتقدان شاه هم همان را مطرح کردند، جشن‌ها را اسلام‌ستیز و کسانی را که در آن شرکت کرده بودند دشمنان اسلام قلمداد کرد. از این جشن‌ها به دلیل "هزینه‌های سرسام‌آوری" که بهتر بود صرف بهبود زندگی کودکانی شود که "برای تغذیه به چراگاه برده می‌شدند" به شدت انتقاد کردند. خمینی گفت این نظام خائن برای عیاشی‌های مفسده‌آمیز خود ملت ایران را غارت کرد. ولی گناه اصلی این بود که رژیم به جای پیامبر، امام‌ها و روحانیان از شاهان تمجید کرد. "دنیا باید بداند که این جشن‌ها هیچ

ربطی به مردم نجیب ایران ندارد و کسانی که این جشن‌ها را برگزار و در آنها شرکت کردند به اسلام و ملت ایران خیانت کرده‌اند.^{۲۰}

جناح چپ هم با همان شدت و حدت از رژیم انتقاد کرد. کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا افشاگری گناهان رژیم به هنگام برگزاری جشن‌ها را اوج مبارزات خود تلقی کرد. به عقیده مهدی خانابابا تهرانی، یکی از رهبران کنفدراسیون، رژیم شاه هزینه هنگفتی صرف برگزاری این جشن‌ها کرد. نیروی زیادی هم صرف تبلیغ درباره این مراسم و جلب رهبران دنیا به ایران شد. در حقیقت، این جنگ تبلیغاتی کنفدراسیون علیه رژیم یکی از درخشان‌ترین دوران مبارزه کنفدراسیون بود. در اغلب کشورها، کنفدراسیون مصمم بود توجه رهبران و مردم آن کشورها را "به جنایات رژیم شاه، فقر در ایران، تفاوت‌های فاحش طبقاتی و میلیتاریسم رژیم" جلب کند. کنفدراسیون این رژیم و جشن و سرور تبلیغاتی آن را "از راه تماس‌های گسترده با وکلای مجلس و سیاستمداران کشورهای اروپایی و امریکایی رسوا نمود."^{۲۱}

مطبوعات غرب این مطالب را در بوق و کرنا کرد. موضوع همکاری ژانسن و ماکسیم به دیگر بخش‌های این مراسم - سخنرانی تأثیرگذار شاه در آرامگاه کوروش، رژه نمایشی سربازان، نمایش نور و صدا، و شام‌ها - گسترانده شد و در هر زمینه شکوه و جلال مناسب با مراسم زرق و برق زننده و نامناسب تلقی شد.

۲۰. صحیفه نور: مجموعه رهنمودهای امام، جلد ۱، ص. ۱۵۸.

۲۱. حمید شوکت، نگاهی از درون به جنبش چپ ایران، گفتگو با مهدی خانابابا تهرانی، ساربروکن، ۱۹۹۰، ص.

ویلیام شوکراس، که به ظاهر از دوستان رژیم ولی نمونه کامل یک انگلیسی بود، درباره "این میهمانی" نوشت بهترین آرایشگران از "سالن‌های کاریتا و الکساندر پاریس" به تخت جمشید پرواز کردند و الیزابت آردن کرم آرایشی را به نام فرح تولید کرد "که آن را در بسته‌بندی‌های مخصوص به میهمانان هدیه دهند." باکارا طرح شرابخوری‌ها را ریخت، ماکسیم غذاها را آماده کرد و به این منظور "دیگر سرآشپزان و تدارک بینندگان مهم فرانسوی غذا و نوشیدنی" هم به آنها کمک می‌کردند. یک رشته چیزهای بد دیگر هم بود، از جمله تاریخ ایران، یا حداقل آن تصویری که آنها از آن تاریخ ارائه دادند. سربازان ارتش را از "تراشیدن ریش‌هایشان از یک ماه پیش از برگزاری جشن‌ها منع کردند تا چهره آنها به جنگاوران باستان شبیه‌تر شود." شوکراس حدس می‌زند که هزینه این کار چیزی در حدود ۳۰۰ میلیون دلار شد و با لحنی تأییدآمیز گفته‌های یکی از سفیران ایران را نقل می‌کند "مثل این بود که یکی از فیلم‌های تاریخی و باشکوه سسیل بی. دو میل^{۲۲} بر صحنه دشت پهناور نمایش داده می‌شد." شوکراس با لحنی بدشگون‌تر اشاره می‌کند که "شاه با بزرگداشت ایران زمان کوروش و داریوش، کاملاً و عمداً بخشی از تاریخ ایران را نادیده گرفت که به مراتب بیشتر به قرن بیستم ارتباط داشت: تعالیم حضرت محمد، پیامبر اسلام."^{۲۳}

ماروین زونیس این جشن‌ها را "نمایش پر زرق و برق پهلوی" و شاه را فردی تازه به دوران رسیده توصیف کرد. او پس از انقلاب با تبدیل رخدادی گذرا به نوعی پیشگویی تاریخی، نوشت: "از نظر مردم ایران نهاد پادشاهی در ایران چندان مهم نیست." انتقاد یک آیت‌الله از اصلاحات ارضی ناگهان ابعاد

22. Cecil B. De Mille

23. William Shawcross, *The Shah's Last Ride*, New York, Touchstone, 1988, pp. 43-44.

رقم مربوط به هزینه‌ها در صفحه ۴۷ آمده است. این رقم هنوز کمتر از رقم ۵۰۰ میلیونی است که بی.بی.سی. نقل کرده است.

جشن و جشنواره ۷۶۳

"اخلاقی روشن و شفاف" به خود گرفت و "اقدامات نامطمئن" شاه در مورد اصلاحات ارضی تبدیل به حرکاتی صرفاً "مادی" شد و "هجمه‌ای به اصول اخلاقی زیربنای فرهنگ ایران." اگر شاه به کشورهای دیگر پیشنهاد کمک مالی می‌داد، این نشانه ضعف اخلاقی او هم بود، زیرا او از دریچه مادی مشابهی به کشورش و دنیا نگاه می‌کرد و اگر می‌گفت: "زمانی که کشور ما ناچار بود تحت حمایت قدرت‌های خارجی، از جمله انگلستان، باشد من سخت‌ترین روزها را گذراندم، ولی اکنون متوجه شده‌ام که انگلستان نه تنها دوست ما و هم‌تراز ما است بلکه کشوری است که، اگر بتوانیم با کمال میل به آن کمک می‌کنیم"^{۲۴} بنا بر این دیدگاه "هرگز اشاره‌ای به ایران نمی‌شد" خودستایی شاه حد و مرزی نداشت و "تا سر حد خودنمایی پیش می‌رفت."^{۲۵}

هیچ مطلب در خور تحسینی در این توصیف‌ها که بازتابی از توصیف‌های بی‌شمار دیگر در این باره است، وجود ندارد. ایرادات در هم و بر همی بر این برنامه وارد آوردند، همان نوع ایراداتی که همواره مردم‌فریبان مطرح می‌کنند - مثل میزان هزینه‌ای که صرف این جشن‌ها شد در حالی که شمار زیادی از مردم فقیر و گرسنه بودند. علم هزینه جشن‌های دو هزار و پانصد ساله را ۱۶/۸ میلیون دلار اعلام کرد.^{۲۶} انصاری این هزینه را ۱۶۰ میلیون تومان ارزیابی کرد (در حدود ۲۲ میلیون دلار). "یک سوم این پول را کارخانه‌داران ایرانی جمع کردند تا برای تمام جشن‌ها پرداخت شود. یک سوم دیگر از بودجه وزارت دربار پرداخت و صرف مخارج چادرها شد. باقی این وجه از بودجه اولیه‌ای تهیه شد که در زمان

24. Marvin Zonis, *Majestic Failure: The Fall of the Shah*, Chicago, The University of Chicago Press, 1991, Chapter 3, pp. 66, 67.

تأکید در نقل قول از من است.

۲۵. همان، ص. ۶۱.

۲۶. روزشمار، ۲: ۲۵۶.

امیر همایون بوشهری تصویب شده بود و او در سال ۱۹۶۰ سرمایه گذاری کرده بود. بخش عمده این وجه صرف ساختن بنای شهید شد و باقی که بالغ بر ۱/۶ میلیون دلار بود به فرمان اعلیحضرت همایونی صرف ساختن مسجدی در قم شد که بنا بود پس از اتمام آن نام آیت الله بروجردی را بر آن بگذارند که در آن دوره نام آورترین رهبر شیعه جهان بود.^{۲۷}

در توصیفات منتقدان شاه از جشن‌ها از جاده‌ها و فرودگاه‌ها، شبکه‌های ارتباطی، تفریحگاه‌های جهانگردان و هتل‌ها، مدرسه‌ها، درمانگاه‌ها و دیگر تسهیلات دارای ارزش اجتماعی و اقتصادی که در شیراز و در سراسر کشور ساخته شد، نامی برده نمی‌شود. از آن مهم‌تر اینکه هیچ اشاره‌ای به صدها شورای ایرانشناسی نمی‌شود که در سراسر دنیا تشکیل شد تا آثار ارزشمند مربوط به تاریخ ایران را گردآوری یا تأثیر ایران را بر تحول فرهنگ دیگر کشورها ارزیابی کنند. هیچ سخنی از تأثیر جشن‌ها بر افزایش توانمندی ایران در انتقال مطالعه تاریخ ایران از اروپا به ایران نمی‌رود، از جمله تأسیس کتابخانه پهلوی در ایران، طرح مشترک ایران و یونسکو که ریاست آن با شاه بود و یکی از بزرگ‌ترین کتابخانه‌های تخصصی دنیا می‌شد. به گفته شهبانو فرح "شاه علاقه زیادی به این کتابخانه نشان می‌داد" و این کتابخانه بنا بود مرکزی برای گردآوری مجموعه مطالعات مربوط به ایران در سراسر دنیا در ۲۰۰ سال گذشته شود و همچنین مرکزی برای مطالعات آتی مربوط به فرهنگ و تاریخ ایران. یکی از نکته‌های مهم این جشن‌ها مقاله‌هایی بود که سرشناس‌ترین ایرانشناسان جهان به مناسبت

27. Cyrus Kadivar, "We Are Awake, 2500-Year Celebrations Revised," January 25, 2002.

. <http://www.iranian.com/CyrusKadivar/2002/January/2500/index.html>.

رقمی که علم و انصاری ارائه می‌دهند احتمال دارد ناشی از این باشد که علم ریال و دلار را با هم اشتباه گرفته است و در نتیجه هر دو نفر ارقام ۱۶۰ را به دست می‌دهند.

جشن و جشنواره ۷۶۵

سالگرد تأسیس حکومت شاهنشاهی ایران توسط کوروش کبیر آماده کرده و در قالب بیش از صد کتاب و جزوه در آلمان، فرانسه، بریتانیا، اتحاد جماهیر شوروی، ایتالیا، اسپانیا، اتریش، پرتغال، سوئد، نروژ، دانمارک، فنلاند، رومانی، مجارستان، چکسلواکی، بلغارستان، یوگوسلاوی، یونان، ژاپن، هند، پاکستان، ترکیه، مصر، تونس، مراکش، ایالات متحده آمریکا، کانادا و نیوزیلند منتشر شد. این انتشارات مثل انتشارات مربوط به نفوذ ایران بر فرهنگ کشورهای خاص در سراسر دنیا در کتابخانه یادشده گردآوری و بایگانی شد.

جشن هنر شیراز

در اوائل زمستان ۱۳۴۶ شهبانو فرح درباره طرح جشن هنر با رضا قطبی، پسر دایی اش، که به تازگی به ریاست سازمان رادیو و تلویزیون ایران منصوب شده بود، صحبت کرد، جشنی مانند آنچه فرح در دوران دانشجویی خود در فرانسه در شهرهایی مثل نانسی، اکس آن پروانس^{۲۸} یا روایان^{۲۹} دیده بود.^{۳۰} فرح درباره این طرح با شاه حرف زده بود ولی شاه با بی‌اعتنایی تصمیم‌گیری را به عهده او گذاشته بود. اما شهبانو معتقد بود که برگزاری جشن هنر برنامه بسیار مهمی است و درباره آن با شور و شوق زیاد سخن می‌گفت. شورایی به سرپرستی خودش و به ریاست قطبی و مدیریت فرخ غفاری، معاون فرهنگی قطبی در سازمان رادیو و تلویزیون، تشکیل شد. از پیش تصمیم گرفته بودند که این جشن نباید در تهران برگزار شود زیرا سیاست کلی دولت این بود که تا سر

28. Ex-en-Provence

29. Royan

30. Farah Pahlavi, *An Enduring Love: My Life with the Shah*, New York, Miramax, 2004, pp. 227-238.

حد ممکن فعالیت‌ها را به شهرستان‌ها منتقل کند. چند شهر، از جمله کاشان و اصفهان، را بررسی کردند ولی سرانجام شیراز را به این منظور برگزیدند زیرا به نظر شهبانو این مهم بود که شیراز به تخت جمشید و کویر نزدیک و همچنین شهر سعدی و حافظ بود یعنی شهر "دو تن از محبوب‌ترین شاعران ایران" که آرامگاه آنها هم در شیراز بود. "از همان ابتدا می‌توانستیم تصور کنیم که اهل تئاتر در آنجا چه کارهایی می‌توانستند بکنند."^{۳۱}

در واقع تخت جمشید مکانی مسئله‌زا بود. چند تن از اعضای شورا، از جمله غفاری، نگران آسیب‌های احتمالی به خرابه‌های باارزش تخت جمشید بودند. اما آن مکان با ابهت بود و بی‌تردید همان گونه که شهبانو گفته بود برای هنرمندان و به ویژه دست اندر کاران تئاتر جاذبه داشت. شیراز دانشگاهی طراز اول و تسهیلات دیگری داشت که باعث می‌شد از میان شهرهای ایرانی برای منظور یادشده از همه مناسب‌تر باشد. در مورد خرابه‌ها هم به توافق رسیدند که برای حفاظت از آنها تا سر حد ممکن تلاش کنند.

مسئله فوری دیگری که در مورد این جشن مطرح بود به مسئول سازماندهی و اجرای آن مربوط می‌شد: چرا باید این مسئولیت به جای وزارت فرهنگ و هنر که به موجب قانون مسئولیت حفظ و توسعه فرهنگ را به عهده داشت، به سازمان رادیو تلویزیون ایران محول شود. البته شهبانو با رضا قطبی، پسر دایی خود، مناسبات صمیمانه‌تری داشت و سر و کار داشتن با او برایش راحت‌تر بود. از سوی دیگر مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ، شوهر خواهر بزرگ‌تر شاه بود و امکان داشت در این مورد به جر و بحث پردازد ولی چنین نکرد، بخشی به این دلیل

جشن و جشنواره ۷۶۷

که طرح جشن هنر بی‌مقدمه و هنوز نامشخص بود و بخشی هم به این دلیل که پهلبد با هنر مدرن "من در آوردی" میانه‌ای نداشت، و از نظر او این هنر به "دوره تمدن بزرگ" تعلق داشت که در آن موقع شاه هنوز حرفی از آن به میان نیاورده بود. پهلبد به یاد می‌آورد که: "ما افرادی داشتیم که از اروپا برگشته بودند و می‌خواستند درست همان کاری را بکنند که در اروپا کرده بودند. امکانات این کار را فقط در دوره "تمدن بزرگ" می‌توانستیم در اختیارشان بگذاریم. تا رسیدن آن زمان به استادان نیازمندیم. در دوران رضاشاه مدرسه صنایع مستظرفه تأسیس شد. آنها هنرمندانی را آموزش دادند. به نظر من این اشتباه بود. آنها باید استادانی را تربیت می‌کردند. افرادی بودند که می‌خواستند به شیوه کویسیم کار کنند. چرا باید ما پول دولت را صرف کمک به هنرمندان کویسیم کنیم؟"^{۳۲}

از سوی وزارت فرهنگ و هنر انگیزه کافی برای پافشاری در این زمینه را هم نداشت، در حالی که سازمان رادیو و تلویزیون ایران سازمانی جدید بود که با رهبری مدیر جوان، دلسوز و محبوب آن که مشتاق حرکت به پیش بود، خونی نو در رگهایش جاری گشته بود. به گفته غفاری، در آن زمان قطبی چنان به سرعت پیش می‌رفت که تا وزارت فرهنگی‌ها تشخیص دهند که اوضاع از چه قرار است ساختار بنیادین برنامه جشن هنر شکل گرفته بود.^{۳۳} در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ در ایران وضع رایج این بود. اغلب پیشرفت‌ها به این دلیل رخ می‌داد که افراد مشتاق آرمان‌هایی را بر می‌گزیدند و به پیش می‌رانند. اغلب اوقات این گونه افراد جذب رژیم می‌شدند و این ترکیبی از تأثیرگذاری و انتخاب طبیعی

۳۲. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با مهرداد پهلبد، مصاحبه‌گر مهناز افخمی، لس آنجلس، ۲۵ و ۳۰ مه ۱۹۸۴، ص. ۷۴.

۳۳. بنیاد مطالعات ایران، تاریخ شفاهی، مصاحبه با فرخ غفاری، مصاحبه‌گر اکبر اعتماد، پاریس، نوامبر ۱۹۸۳ و ژوئیه ۱۹۸۴، صص. ۳۵-۳۶.

بود. البته افرادی هم بودند که به دلیل نزدیکی به منابع قدرت به مقاماتی دست می‌یافتند. ولی اگر توانایی، انگیزه و دانش کافی نداشتند، اغلب نمی‌توانستند رقابت کنند و عقب می‌ماندند. قطبی مثال بارز اشتیاقی موفقیت‌آمیز بود. سازمان رادیو و تلویزیون ایران در دوران ریاست او از همه جهات شکوفا شد، و این شکوفایی از توانایی جسمانی فرخ غفاری، معاون اول قطبی، فراتر رفت. غفاری درخواست کرد که به مقام معاونت فرهنگی منصوب شود و این موقعیت او را به گرداننده جشن هنر شیراز بدل کرد.

جشن هنر شیراز هم مثل بسیاری از این قبیل برنامه‌ها، به موازات پختگی پیدا کردن در دوران کوتاه حیاتش، ویژگی خاص خودش را یافت. سال نخست، ۱۳۴۶، اوضاع در هم و بر هم بود و با وجود نمایش ایرانی بسیار جالبی به نام شهر قصه، و موسیقی سنتی ایرانی که در حافظیه اجرا شد، اجراها رنگ و بوی اروپایی داشت. به گفته غفاری مشتری‌ها "زیادی شیک" بودند.^{۳۴} در سال‌های بعد برنامه‌ها، جو روشنفکری، و حال و هوای جشن هنر تغییر کرد و بیشتر شامل تئاتر مدرن ایرانی، تئاتر سنتی دینی، به ویژه تعزیه، تئاتر غربی، از جمله تئاتر کلاسیک غربی، موسیقی ایرانی، موسیقی سنتی بین‌المللی، باله، رقص سنتی، رقص غربی، و انواع و اقسام فیلم‌ها بود. مشتری‌ها هم تغییر کردند. این برنامه‌ها موقعیتی منحصر به فرد برای ایرانیان، به ویژه جوانان، فراهم آورد تا درباره شکل‌های گوناگون هنر دیگر کشورها، به ویژه کشورهای آسیایی، آفریقایی و امریکای لاتین مطالبی فرا گیرند. توده مردم ایران، و به ویژه هنرمندان و گروه‌های آشنا به ادبیات، برای نخستین بار آثاری دیدند که تا آن زمان فقط درباره آنها مطالبی شنیده بودند: تئاتر سنتی ژاپن (کابوکی)، تئاتر پوچ، موسیقی

جشن و جشنواره ۷۶۹

سنتی و مدرن کشورهای چینی و ویتنام و رقص‌ها و موسیقی و تئاتر هندی، از جمله رقص هندی کاتاکالی با آن حرکات، نشانه‌ها و صداها، سحرآمیز، که بسیاری از موسیقی‌دانان، نمایشنامه‌نویسان و طراحان حرکات موزون از آنها الهام گرفتند. دو تن از این هنرمندان خلاق، پیتربروک^{۳۵} و جرزی گروتوفسکی^{۳۶}، برنامه‌هایی در شیراز اجرا کردند. در سال ۱۳۵۰ پیتربروک نمایشنامه *اورگاست* در پرسپولیس را که تد هیوز نوشته بود در نقش رستم، آرامگاه کوروش، اجرا کرد. در سال ۱۳۵۱ رابرت ویلسون که بنا بر نوشته نیویورک تایمز "شخصیتی برجسته در دنیای تئاتر تجربی و در استفاده از زمان و مکان دست به کشفیاتی زده بود" تئاتری را روی شیب تپه‌ای اجرا کرد که در حدود ۱۶۸ ساعت، بدون وقفه، طول کشید. موریس بژار^{۳۷} در سال ۱۳۵۳ با استفاده از موسیقی سنتی بلوچستان در تخت جمشید باله‌ای خاص را اجرا کرد که آن را، با الهام گرفتن از شاهکار سعدی، گلستان نام نهاده بود. این یکی از اجراهای نادری بود که شاه در آن حضور یافت.

از آن مهم‌تر این بود که هنرمندان ایرانی فرصت عرضه آثار خود را در کنار آثار بهترین هنرمندان دنیا پیدا کرده بودند. آنها این کار را با شور و شوق انجام دادند و در بسیاری از موارد خلاقیت آنها جلب توجه کرد و تحسین بسیاری از افراد را برانگیخت. آربی آوانسیان با قراردادن نمایشنامه *کالیگولا* اثر کامو در قالبی کاملاً شرقی با برخی از بهترین کارگردانان دنیا از جمله تئاتری ژاپنی به کارگردانی ترایاما، که دو شیوه تئاتر سنتی ژاپنی، به نام‌های کابوکی و نوگاکو، را به هم آمیخته بود، برابری می‌کرد. بیژن مفید شهر قصه، یکی از موفق‌ترین

35. Peter Brook

36. Jerzy Grotowski

37. Maurice Bejart

نمایشنامه‌های ایرانی را برای نخستین بار در جشن هنر شیراز روی صحنه برد. نویسندگان و کارگردانی دیگر -مانند منوچهر یکتایی، پرویز صیاد، بهرام بیضایی، علی نصیریان، مهین تجدد، آشور بانیپال بابلا- آثاری درخور توجه عرضه داشتند که بعدها در کشورهای دیگر هم اجرا شدند. عرضه تئاتر دینی ایران، تعزیه، بسیار جالب و نوآورانه بود و پیتر بروک در جشن هنر شیراز آن را برترین نوع تئاتر نامید. در سال ۱۳۵۵ برای نخستین بار در تاریخ گروهی از دانش‌پژوهان ترکیه، فرانسه، ایتالیا، آلمان و ایالات متحده در نشستی به دانش‌پژوهان ایرانی پیوستند تا درباره تعزیه به تبادل نظر بپردازند. جشن هنر سال ۱۳۵۶ شامل تعزیه‌ای ۷ پرده‌ای بود که در حسینیه مشیر شیراز و همچنین در روستایی نزدیک شهر، چند شب اجرا شد و در حدود ۷۰ هزار نفر به تماشای آن نشستند.

یکی از دست‌اندرکاران جشن هنر شیراز در باره آن گفت که این جشن هنر و به ویژه تئاتر را از مکان‌های بسته به هوای باز کشاند، و امکان رابطه‌ای پویا بین موسیقی، سبک غنایی، حرکت و تنظیم صحنه به وجود آورد. کارگردانان هر گونه که مناسب می‌دانستند فضاهای مورد نظرشان را بر می‌گزیدند و نوعی هماهنگی بین هنر و طبیعت به وجود می‌آوردند. به گفته مقامات مسئول در سال‌های آخر جشن هنر در حدود ۷۰ هزار نفر برای حضور در جشن هنر پول می‌دادند.^{۳۸} اغلب مشتریان جشن هنر دانشجویانی بودند که به دلیل علاقه‌ای که به هنر داشتند در این جشن‌ها حضور می‌یافتند و می‌توانستند تمام برنامه‌های هر جشن را با بلیطی به قیمت ۱۴۰ تومان ببینند. در موارد بسیاری اجرا در فضای باز به عموم مردم علاقه‌مند هم اجازه می‌داد به صورت رایگان برنامه‌ها را تماشا

۳۸. در سال‌هایی که تعزیه هم در شمار برنامه‌های جشن هنر بود این رقم به ۱۴۰ هزار نفر رسید ولی تأثیر چندانی بر درآمدهای این جشن نگذاشت زیرا حضور در جلسات تعزیه مجانی بود. فرخ غفاری می‌گوید: "ما در دفاع از خودمان و کارمان کوتاهی کردیم." کیهان (لندن)، ۱۵ ژوئن ۱۹۸۸، صص ۷ و ۹.

جشن و جشنواره ۷۷۱

کنند، هر چند به طور کلی بهای بلیط در استطاعت هر کسی بود که به آنچه عرضه می‌شد علاقه داشت. بسیاری از افراد اگر تقاضا می‌کردند جواز ورود رایگان دریافت می‌کردند. فرخ غفاری معتقد بود که جشن هنر شیراز در نوع خود در آن زمان بی‌نظیر بود.

هیچ جشنواره‌ای در دوره خود کار جشن هنر شیراز را نکرد. آن ۱۲ تا ۱۵ روز در شیراز فضای فرهنگی و انسانی‌ای استثنایی برای هنرمندان به وجود می‌آورد تا بتوانند دستاوردهای یکدیگر را فرا گیرند، با یکدیگر و با مخاطبان خود ارتباط و مناسباتی دوستانه برقرار کنند. این جشنواره هنرهای کشورهای دارای فرهنگی باستانی را با هنرهای اروپا و امریکای شمالی در کنار هم گرد می‌آورد. گاهی این دو، مثلاً در آثار پیتر بروک و موریس بژار، به هم می‌آمیختند. جشن هنر شیراز تنها نوعی از این گونه جشن‌ها بود که این دو فرصت را فراهم می‌آورد. نقش سوم این جشنواره این بود که به هنرمندان جهان سوم کمک می‌کرد تا بر عقده‌های خود در برابر هنر غرب فائق آیند. در مقابل، هنرمندان غربی را هم در روی آثار عالی هنرمندان سستی و همچنین هنرمندان مدرن غیر غربی قرار می‌داد.^{۳۹}

اغلب افرادی که در این جشنواره شرکت می‌کردند قدر این تلاش را می‌دانستند. بسیاری از افراد هم بدون آنکه هرگز در این جشنواره حضور یابند آن را محکوم می‌کردند. آن کسانی که در این جشنواره حضور می‌یافتند ولی از نظر هنری برای آن ارزش قائل نبودند آن شمار اندکی از افراد بودند که یا به دلیل مقامشان به این جشنواره دعوت می‌شدند یا تنها به این دلیل در جشن هنر حضور می‌یافتند که این کار مد روز بود. از جشن هنر شیراز به دلیل هزینه زیاد آن و منحصر بودن آن به نخبگان هم انتقاد شد. هیچ یک از این اتهامات قانع‌کننده نیست. بخشی از هزینه این جشنواره از راه فروش بلیط‌ها تأمین می‌شد

و بخشی دیگر را سازمان رادیو تلویزیون ملی ایران می پرداخت و در مقابل برنامه‌هایی را که می‌خواست ضبط و در سراسر سال در شبکه رادیو و تلویزیون پخش می‌کرد. به این ترتیب هر کسی که به رادیو و تلویزیون دسترسی داشت می‌توانست این برنامه‌ها را تماشا کند یا بشنود. بخشی از این هزینه‌ها صرف ساختمان‌هایی می‌شد که برای نسل‌های بعدی می‌ماند. برای مثال جاهایی که در تخت جمشید و نقش رستم ساخته شد هنوز برای انواعی از فعالیت‌های خصوصی و عمومی مورد استفاده قرار می‌گیرند. اغلب مشتریان هم، همان‌گونه که پیش از این یاد شد، دانشجوی بودند.

از سوی دیگر برخی از برنامه‌ها در شیراز زیادی مدرن بودند و حتی برای هنرمندان حرفه‌ای در ایران و جاهای دیگر هم در مرز افراط قرار داشتند. در سال ۱۳۵۶، آخرین سال جشن هنر، گروهی مجارستانی که در اصل اهل بوداپست بودند ولی از سال ۱۳۵۵ در اروپای غربی به حالت تبعید به سر می‌بردند و پس از آن به ایالات متحده رفته بودند، نمایشنامه "خوک، بچه، آتش"^{۴۰} را روی صحنه بردند. در سال ۱۳۵۶ این گروه نام "اسکوات"^{۴۱} را بر خود نهادند، زیرا اعضای آن پس از ترک بوداپست به صورت غیرقانونی در رتردام مسکن گزیده بودند. آنها این نمایشنامه را تدوین و در فرانسه، انگلستان و هلند روی صحنه برده بودند. این گروه سپس به ایالات متحده رفته و این نمایشنامه را در بالتیمور در ایالت مریلند برای نخستین بار به اجرا در آوردند و در نهایت به خیابان بیست و سوم نیویورک رفتند و در آنجا منزل گزیدند. در آنجا نمایشنامه "خوک، بچه، آتش" جایزه اوبی^{۴۲} را برد و به گروه مهمی در تئاتر پیشرو نیویورک بدل شد.

40. "Pig, Child, Fire"

۴۱. Squat، به معنای مسکن گزیدن به صورت غیرقانونی یا در جای غصبی است.

42. Obie Award

جشن و جشنواره ۷۷۳

دان شرلی^{۴۳} در روزنامه واشنگتن پست این نمایشنامه را پس از نمایش آن در بالتیمور چنین توصیف کرده است:

نمایشنامه محشر "خوک، بچه، آتش" واژه‌هایی را به کار می‌گیرد که اغلب آنها را داستایوسکی و آنتونین آرتود نوشته‌اند ولی هرگز بنا نبوده که در نمایشنامه‌ای به کار گرفته شوند... توصیف این رخدادها این آن که انسان را دیوانه‌ای را بنماید که اراجیف می‌یابد مشکل است؛ بهتر است به این بسنده کنیم که آنها از بز، نقاب، آرد، عروسک خیمه شب‌بازی بسیار بزرگ، طناب دار، چاقوتیزکن، شام، اتومبیل، سه دستگاه تلویزیون، شیشه شکسته و چند قلم چیزهای نگفتنی دیگر، استفاده می‌کنند. افزون بر بازیگرانی بسیار بدله‌گو از گروه تئاتر "اسکوات" که تمام اینها زاینده فکر آنهاست. این نمایشنامه در چهار پرده اجرا می‌شود که تقریباً هیچ ربطی به هم ندارند، و پرده دوم به نام "ما مانکن هستیم" اوج این نمایشنامه است - فیلم ترسناکی بی‌نهایت شگفت‌آور که در دو صحنه و بیشتر با استفاده از نوار ویدئو اجرا می‌شود تا از فیلم سینمایی، و ترکیبی است از کمدی و دلهره با الهامی از هیچکاک.^{۴۴}

تفسیر غفاری از این نمایشنامه، که آن را برای نخستین بار در پاریس دیده و آن را برای جشن هنر مناسب یافته بود، این است که تجاوزی که در آن صورت می‌گیرد جنبه‌ای نمادین دارد و به ویژه نماد تجاوز روسیه به مجارستان است. خلاصه "سربازی که لباس ارتش شوروی را به تن دارد وارد شهری می‌شود که فرمانده نظامی شوروی دستور داده است تمام کودکان پسر این شهر را بکشند. زنی به پسرش لباس دخترانه می‌پوشاند تا او را از کشته شدن نجات دهد. این سرباز می‌فهمد که این کودک پسر است و به زن هشدار می‌دهد که به حیلۀ او پی برده است و برای این که راز او را فاش نکند باید تسلیم وی شود. سرباز برای فهماندن خواسته‌اش زن را با خشونت در آغوش می‌کشد. در اجرای این تئاتر در

43. Don Shirley

44. Don Shirley, *The Washington Post*, June 15, 1988, pp.7,9.

ایران هیچ صحنه عریانی وجود نداشت و هیچ حرکت شهوت‌انگیزی صورت نگرفت.^{۴۵}

این نمایشنامه در انبار مغازه‌ای در کنار خیابان روی صحنه رفت و تماشاگران در داخل انبار نشستند و نمایشنامه را تماشا کردند. در این انبار تقریباً صد نفر تماشاگر جا می‌گرفتند. آخرین صحنه که در آن سرباز زن را در آغوش می‌کشید، نزدیک به در این انبار رخ می‌داد و بخشی از آن به خیابان کشیده شد، جایی که چند تن از عابرنانی که در خیابان ایستاده بودند هم آن را دیدند. این نمایشنامه سه یا چهار شب اجرا شد. برای حمایت از بازیگران و حفظ امنیت خیابان، در زمان اجراهای دوم و سوم چند تن مأمور پلیس در لباس شخصی به همراه افراد خانواده‌شان این خیابان را اشغال کردند و در نتیجه، به گفته غفاری، شمار زیادی از مردم عادی نمی‌توانستند این نمایشنامه را تماشا کنند. غفاری شمار افرادی را که این نمایشنامه را دیدند بین ۳۰۰ تا ۳۵۰ نفر ارزیابی می‌کند.^{۴۶} این رقم به گفته قطبی بیشتر است ولی نه خیلی. از ادامه اجرای این نمایشنامه جلوگیری کردند زیرا آیت‌اللهی محترم در شیراز به اعمال شهوانی این نمایشنامه که به او گزارش کرده بودند، اعتراض کرد. زمانی که به او توضیح دادند که در این نمایشنامه هیچ صحنه عریانی وجود نداشته است، باز هم اظهار داشت که اشاره تلویحی به عمل تجاوز، حتی اگر منظور خود این عمل و لذت جنسی نبوده است، برای اخلاق مردم خوب نیست.^{۴۷}

"خوک، بچه، آتش" به موضوع بحث مهمی و به دستاویزی برای مخالفان شاه بدل شد. روحانیان و جناح چپ آن را آمیزش جنسی برهنه در ملأ عام و در

۴۵. فرخ غفاری، "ما در دفاع از خودمان و کارمان کوتاهی کردیم"، بخش ۲، در کیهان، (لندن)، ۲۲ ژوئن ۱۹۸۸.

۴۶. همان.

۴۷. قطبی، پیشین.

جشن و جشنواره ۷۷۵

خیابان توصیف کردند که هزارها و بلکه میلیون‌ها مرد، زن و کودک بی‌گناه شاهد آن بودند. افراد دیگری در ایران و در خارج آنچه را شنیده بودند ندانسته بازگو کردند. این نمایشنامه گواه دیگری بر هرزگی رژیم و گرایش طبیعی آن به فساد تلقی و درباره آن تبلیغ شد. در اروپا و ایالات متحده هم این نمایشنامه مورد انتقاد گروه‌هایی قرار گرفت که آن را عاری از ذوق و ظرافت و از نظر هنری مستهجن به شمار آوردند. ولی تمام اینها پس از نمایش آن در ایران صورت گرفت. برای مثال مل گاسو از نیویورک تایمز آن را "شرم‌آور" و برآمده از "تئاتر سنگدلانه" خواند و حرکات آن را "خشن، شهوانی، و عاری از ذوق و ظرافت" به شمار آورد که بیشتر "چندش‌آور بودند تا انقلابی".^{۴۸} البته گروه "اسکوات" اجرای خود را با محیط تطبیق می‌دادند. بی‌تردید نمایش در نیویورک جسورانه‌تر از نمایش بالتیمور یا شیراز بود. به هر حال آن گونه که جامعه‌شناسی تحصیلکرده فرانسه پس از دیدن آن نمایشنامه به قطبی گفته بود، اجرای شیراز هم "براستی جسورانه بود."^{۴۹} حالا که به گذشته می‌نگریم به نظر می‌رسد از نظر سیاسی بسیار خردمندانه‌تر می‌بود که آن نمایشنامه را به اجرا در نیاورند.

موضوع هر چه بود، شاه از این برنامه یا دیگر برنامه‌هایی که در جشن هنر اجرا می‌شد، و بی‌تردید از هر گونه برهنگی، بی‌خبر بود. رقص‌های نیمه برهنه در باله‌ای سنگالی و در باله دوم موریس بژار اجرا شد که در آن چند تن که سینه‌هایشان پیدا بود در آن شرکت کردند. به گفته غفاری "هیچ کس اعتراض

48. Mell Gussow, "Stages: Squat Abuses West 23rd Street," *New York Times*, November 17, 1977.

۴۹. قطبی، پیشین.

نکرد"^{۵۰}؛ شاید به این دلیل که در سال‌های پیش، و قبل از روی کار آمدن کارتر در ایالات متحده و یا ایجاد فضای باز سیاسی در ایران، اعتراض نه معنای زیادی داشت و نه سود سیاسی چندانی.

نمایشنامه "خوک، بچه، آتش" منحصر به فرد بود؛ برنامه‌های دیگری که در مرز افراط قرار داشتند فقط او انگارد بودند. یانيس زناکيس^{۵۱}، که به دلیل پیشگامی در موسیقی الکترونیکی و کامپیوتری و همچنین به دلیل استفاده از فنون ریاضی تصادفی، نظریه بازی و جبر بولی (روشهای جبری برای تحلیل و طراحی سیستمهای دیجیتالی) در تنظیم آثارش شهرت داشت، در فاصله سال‌های ۱۳۴۷ تا ۱۳۵۵ در جشن هنر شیراز برنامه اجرا میکرد. او در سال ۱۳۵۰ برای نخستین بار آهنگ پرسپولیس را در خرابه‌های کاخ شاهان هخامنشی در تخت جمشید اجرا کرد. این اثر را "به ویژه به دلیل آمیزش فضاهای شنیداری و دیداری و قرار دادن انسان زنده در قالب ساز و کاری که منطق موسیقی بر آن حکمفرما بود، سر فصلی در تحول یکی از فلسفه‌های ذهنی و کلی زمانه ما"^{۵۲} به شمار آوردند.

زناکيس تا چند سال به همکاری خود با این جشنواره ادامه داد. او، همانطور که شهبانو پیش‌بینی کرده بود عاشق این محیط -کوه‌ها، کویر، و خرابه‌ها- شده بود و شاید به دلیل میراث یونانی خود بیش از دیگران به هیجان آمده بود. اما مخالفان شاه باید آهنگساز بزرگ و پسامدرنی چون زناکيس را از گناه همکاری با شاه مستبد نجات می‌دادند. آسفودل^{۵۳}، یکی از شرکت‌های موسیقی بزرگ دنیا که مقرش در سانفرانسیسکو است، در ضمن ستایش از زناکيس و اثرش به نام

۵۰. غفاری، پیشین.

51. Iannis Xenakis

52. Maurice Fleuret, *Nouvelle Observateur*, September 6, 1971.

53. Asphodel

جشن و جشنواره ۷۷۷

پرسپولیس بیش از ربع قرن پس از آنکه این اثر در شیراز اجرا شد، لازم دانست به نیابت از زناکس از اینکه این قطعه را تدوین و در دوره "محمد رضا شاه، دیکتاتور ایرانی" اجرا کرده است، عذرخواهی کند. به گفته آسفودل شاه به زناکس سفارش ساختن قطعه‌ای را برای ستایش از "فرهنگ دینی پیشااسلامی و اشرافی ایران باستان" داده بود. پرسپولیس در همان سال جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، هر چند نه هم‌زمان با آن جشن‌ها، اجرا شد. با وجود این، به گفته آسفودل "گزینش زناکس برای تدوین چنین اثری از نظر نمادین کاملاً مناسب بود. او چهره برجسته‌ای در تدوین کامپیوتری آهنگ‌ها بود و این معمار پیشین تقریباً نابینا، که در جنگ جهانی دوم در شمار مبارزان نهضت مقاومت و همکار لوکوربوزیه^{۵۴} بود، رویکردی جدید به موسیقی را شکل داد، که از همه مهم‌تر آن رویکردی بود که از عملکردهای احتمالات ریاضی به عنوان روش آهنگسازی استفاده می‌کرد." این‌که چرا آهنگسازی کامپیوتری و بر اساس ریاضیات و همکاری با لوکوربوزیه ارتباطی نزدیک با جشن "فرهنگ اشرافی و پیشااسلامی" داشت، نکته‌ای است که به درستی روشن نشده است. به هر حال، آسفودل در ادامه می‌گوید:

زناکس قطعه‌ای ۵۶ دقیقه‌ای و در ۸ بخش ضبط شده روی نوار برای این مراسم تدوین کرد که به خاطر محلی که در آن اجرا می‌شد پرسپولیس نام گرفت. این اثری پر سر و صدا و مکاشفه‌ای بود که وجه تمایز آن موج‌های صدایی بود که رفته رفته شدت می‌گرفتند. نخستین اجرای پرسپولیس تجربه مهمی برای آن افراد خوشبختی بود که در آنجا حضور داشتند. پرسپولیس زمانی پرمعناتر به نظر می‌رسد که به آن به عنوان اثری موسیقایی گوش بسپاریم که هدفش خدمت به ایدئولوژی غیردینی شکست‌خورده‌ای به شمار آید که کمتر از یک دهه بعد مغلوب انقلاب اسلامی بنیادگرا شد

با در نظر گرفتن رخدادهایی که از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ فکر و ذکر دنیا را به خود جلب کرد، این مفهوم که موسیقیدانی افراطی خود را در صف هواداران چهره‌ای سیاسی مانند شاه قرار دهد، حکایت از آن دارد که امکان این گونه استقبال از چنین هنرمند درخشانی در شمار بسیار اندکی از جاها وجود داشت. مدرنیسم خلاق باید بین استبداد و دین یکی را برمی‌گزید.^{۵۵}

شاه احتمالاً هرگز راجع به زناکیس چیزی نشنیده بود. او زناکیس را دعوت به این کار نکرده بود.^{۵۶} شاه در برنامه زناکیس در تخت جمشید هم شرکت نکرد. اگر هم در آن برنامه حضور می‌یافت به احتمال زیاد از آن خوشش نمی‌آمد، همان گونه که بسیاری دیگر از افرادی که به آن گوش سپردند از آن خوششان نیامد. به نظر می‌رسید مردم عادی و ناآشنا با موسیقی کلاسیک با سهولت بیشتری از کسانی که با موسیقی کلاسیک آشنا بودند، با موسیقی پسا مدرن ارتباط برقرار می‌کردند. یکی از ویولونیست‌ها و آهنگسازان ایرانی، پس از آنکه در همان خرابه‌ها به کارل‌هینز استوکهاوزن^{۵۷} گوش سپرد به صدای بلند و اسف بار پرسید که اگر در این مکان باشکوه سمفونی سوم (اروئیکا) بتهوون را با این همه بلندگو تقویت می‌کردند، چگونه به گوش می‌رسید. البته او موسیقی کلاسیک را ترجیح می‌داد ولی با وجود این از گوش سپردن به این اثر پسامدرن الکترونیک از مکتب آلمانی لذت برده بود. از نظر او استوکهاوزن در تاریخ این جشنواره هنرمندی درخشان بود هر چند درخشش زناکیس را نداشت.

از ویژگی‌های این جشنواره یکی هم اجرای انواعی از موسیقی متداول، بومی و سنتی بود. مخالفین به این گونه موسیقی، از جمله موسیقی ایرانی که در

55. <http://www.asphodel.com/cat/asp 2005.html>

۵۶. رضا قطبی، پیشین.

57. Karlheinz Stockhausen

آرامگاه سعدی و حافظ اجرا شد، یا برنامه‌های کم‌دی و سنتی ایرانی، به اصطلاح روح‌وضی، یا گاهی نمایش‌های تعزیه، اشاره ای نکردند، در حالی که آثار پسا مدرن از بقیه آثار متمایز شدند و آنها را بسیار گستاخانه و ناجور با فرهنگ مردمی به شمار آوردند. روحانیان به دلایل دینی و چپ‌گرایان به دلایل ایدئولوژیک هنر ستیز بودند؛ گروه نخست هنر را نشان بی‌ایمانی می‌دانستند و گروه دیگر آن را به عنوان نماد بورژوازی و مردم ستیزی تحقیر می‌کردند. اما آنچه در وهله نخست باعث انتقاد از این جشنواره، شاه و رژیم شد، برنامه‌ها نبود، بلکه دشمنان شاه از برنامه‌ها و نفس جشنواره برای حمله به شاه استفاده کردند. اظهارات کنفدراسیون دانشجویان ایرانی در اروپا و ایالات متحده و متحدان غربی آنها باعث شد که زناکیس پس از ده سال همکاری با جشن هنر شیراز، در سال ۱۳۵۵ به گردانندگان این جشن بنویسد که با وجود احساس پایبندی به این جشن، به دلیل سیاست‌های سرکوبگرانه شاه و دولتش علیه جوانان ایرانی، دیگر حاضر نیست در این جشنواره حضور یابد.^{۵۸} او از همسرش خواست که به نیابت از وی به مدیران این جشنواره تلفن کند و به آنها اطمینان دهد که با وجود اینکه دیگر نمی‌تواند به همکاری با آنها در شیراز ادامه دهد، هنوز دلش با آنها است.^{۵۹} طرفه اینکه سال ۱۳۵۵ همان سالی بود که رژیم سیاست فضای باز سیاسی را برگزید. کار کنفدراسیون و هوادارانش در آن زمان دیگر به بار نشسته بود. حالا دیگر جذب هنرمندان کشورهای اروپای شرقی و پرده آهنین از اروپا آسان‌تر شده بود.

58. *Le Monde*, 6/2/01.

۵۹. قطبی، پیشین.

